هیچ خواهنده ازین درز و بمقصود و گفته اند عبادت اظهار عبودیت کردنست و عبودیت روی بحق آوردن هیچکس را
از دیگری گزینست عبادت نفس را بند کردنست و عبودیت حق را بنده بودن هیچ سالکی در راه شریعت و حقیقت از اتصاف
بدین دو صفت چاره ندارد ب همیشه ز اعتقاد پاک پیوند: خدا را بنده باش نفس را بند: عبادت اجلال قدسی است
و عبودیت اذلال نفس همین در خدمت او باید چه این اذلال اجلال غایت تعبد است و استحقاق غایت تعبد غیر ذات
داراینجاست که بحسب شرع سجود مر غیر حق را حرام داشته اند چه اگر و منع شریف ترین اعضا سر است و چنین ترین اشیا
که خاکست غایت خضوع باشد و آن غیر حق را نشاید ب نقش الهست بلوح جبین: بر در مخلوق منه بر زمین: ای که
گذاری بجنازه نماز: سجده نیاری که نباشد جواز: شرم نداری که چه افسردگان: سجده کنی بر در این مردگان: دل ز دگان
بتعظیم مرده دلان گرایند و اند و دلهای زنده دلان متوجه بعبودیت زنده پاینده چراکه از بندگی او زندگی دل آید بکو
از دل زنده گی بدین بندگی شتابند ب جامی اگر زنده دلی بنده باش: بنده این زنده پاینده باش: بندگیش زندگی
آید تمام زندگی این باشد و بس والسلام وصل علما در نون نعبد اختلاف کرده اند بعضی گویند نون تعظیمست و یک
کس میشاید که از روی تعظیم خود را بلفظ جمع یاد کند چون پادشاه مثلا که شخصی واحد است و میگوید که ما چنین کردیم و [illegible]
گفتیم و اگر کسی پرسد که در محل که بنده عرض عبادت و عبودیت میکند خود را بتعظیم ذکر ساختن چنان مناسبتی ندارد جوابش گفتست
که مفاتیح الغیب گفته که تعظیم بنده در مجال اشعر بتعظیم خداوندست گویا بلسان اشارت بنده را میگوید که چون در خارج
نماز باشی از ما و من بگذر اما در وقت عبودیت خود را بتعظیم یاد کن تا مکان را معلوم شود که هر که بنده و پرستنده ما ست
و در ا رسد که عظمت خود بر همه کاینات عرض کند و آن بزرگ اینجا فرموده است که کفانی فخرا ان اکون عبدا ام اع
بهاین بس که حلقه غلامی تو در گوش و غاشیه بندگی در راه عبودیت تو بر دوش دارم بیت آنرا که داغ بندگیش بر جبین
اوست: هر جا نشست شهنشیست غلام کمین اوست: جمعی دیگر برانند که نون جمعست و مراد قاری نشید یا حفظه و کرام الکاتبین
که پیوسته بدو بینند و ایشان نیز پرستندگان حق اند یا جمیع مومنان اگر حاضر باشند و گفته اند که اگر ایاک اعبد گفتی عبادت
خود را خاص کردی از انکار الحق استقلال بشام افهام رسیدی و نزدیک بدان بودی که سررشته مهم بعجب و کبر گسستی
اما چون بصیغه جمع میخوانند میداند که در عبادت شریک بسیار دارد از ملائکه و جن و انس پس وثوق این عقیده میکوید
خداوندا همه بندگان ترا می پرستند کاهم و من یکی از آن پرستندگانم اینصورت بجانب تواضع و تضرع بیشتر میکشد
و بعضی برانند که درین صیغه اشارت بجمعی و بشارت لاریبی میرساند که ای بنده چون بکلمه الحمد لله بر ما ثنا گفتی و محامد ذاتی
و ذات ما را بر اضافت نمودی خطبه صفات پروردگاری و آفریدگاری و بخشش و بخشایش و ملکیه و مالکیه بر ذروه
منابر اخلاص اختصاص دادی ما نیز علم قدر تو در عرصه رفعت برافراختیم و منزلت ترا در حضرت عظمت و کبریا بزرگ
ساختیم و کیل عنایه را باجابت دعوات و برآمدن حاجات و مهمات تو نصیب کردیم اما همین بر اصلاح مهمات خود اقتصار

کمن

کمن و سایر مسلمانان را در دعا با خود شریک گردان تا به برکت جمعیت حال تو همه جماعت نیز بمطلوب خود فایز گردند ب
بکام دل چو می نوشی حریفان را صلای زن: چو بزم عیش سازی دوستان را مرحبای زن: و گفته اند اگر بنده گفتی اعبد همین ذکر
عبادت نفس خویش بودی و عبادت مومنان که بحکم انما المومنون اخوة نسبت اخوت باو ثابت دارند ذکر نفرمودی
پس چون نعبد گوید ذکر عبادت برادران مومن کرده باشد و صفت عبودیت ایشان را بموقف عرض رسانیده باشد
و این علامت شفقت و نشانه مرحمت باشد بر خلق و رحمت خلق مستجلب رحمت حق است ارحم ترحم ع چو رحمت کنی بر تو رحمت
کنند دیگر آنست که نعبد شامل جمیع عبادات عابدانست و عبادت کنندگان از جمله صالحان اند و ذکر صالحان موجب
نزول رحمت باشد که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة پس این کلمه سبب آن باشد که از سحاب عنایت باران رحمت بی پایان
بر قایل آن بارد و قطرات امطار غفران بیکران ای بر وی گل او بار آرد و این نیز توان گفت که قاری بدین صیغه عبادت
خود را در تضاعیف عابدان عبادات از ملائکه و اولیا و مومنان درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان
معروض میگرداند تا به برکت طاعات آن ارباب سعادات طاعت آن مقبول و دعوت او مستجاب گردد پس گویا
که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من استحقاق قبول ندارد و بسایر عبادات مقبول تشفع میکنم مرا بطفیل ایشان در درگاه
قبول داخل گردان ب بطفیل همه قبولم کن: ای آنکه منع آن همه: و تاکید نماز جماعت نیز بنا برین نکته است که به برکت
یکنماز مقبول سایر نمازها را بعز قبول میگردانند و بشرف آمین مخلص سهام دعوات دیگران بهدف اجابت واصل میگرداند
چو همین پرتو یک سهیل یمنی عالمی را روشنی بخشد و دلهای سنگین را بسرخ روی قبول چون عقیق و لعل زرکین ساز و
نظم سنگ اگر خار را اگر مرمر شود: چون بصاحب دل رسد گوهر شود: هیزم تیره حریف نار شد: تیرگی رفت و همه انوار شد
فصل در معنی استعانت دو قول است اول طلب معونة است یعنی یاری خواستن و معونة بر دو قسم است قسمی ضروری که
با وجود آن عبد متصف شود باستطاعت بر فعل بعدم آن موصوف گردد بعجز از آن چون اقتدار فاعل و تصور آن فعل و حصول آلت
و ماده که با آن دران کار شروع توان نمود و هر گاه که این مجموع جمع شود متجمع آنرا باستطاعت وصف کند و تکلیف بحصول آن
این نوع از معونت قبیح غیر صحیح باشد و قسمی دیگر غیر ضروری و آن چیزیست که وجود فعل بی آن اگرچه ممکن است اما گاهست
که دران صعوبتی باشد یا آن چیزی باد آن متعسر میگردد و ازین جهه محتاج است بمعونة تا سهل و آسان شود و همچون راحله در سفر کسی را
که بر مشی قادر باشد یا آن چیزی که نزدیک گرداند فاعل الفعل بر آن حث نماید و این قسم از الطاف است که صحت تکلیف
برو موقوف نیست و استعانت طلب این دو نوع معونة است و حکمت در آنکه نفرمود که معونة بر چه چیز خواهیم آنست که بنده
در جمیع احوال باستعانة از حضرت عزت محتاج است پس استعانت مستمر است در حقیقت و بنده بدان نیازمند
لاجرم باید که مقید بچیزی نا عام بوده و شامل هر چیزی را که بآن یاری جست در همه ایام و اوقات و در تفسیر کشف الحقایق
که اطلاق استعانة برای آنست که عبادت اشتمال بر چیزهای مختلف از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و آنچه از لوازم

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1